

در جلسه محاکمه تشریح شد:

فرار از مرگ فجیع در کلینیک

دندان پزشک مر موز

قضات گفت: او چسبی را دور دهان و بینی امپیچید که دیگر نمی توانستم نفس بکشم و زندگی برایم تمام شده بود و در حالی که قمه در دست داشت روبه رویم راه می رفت اما در یک لحظه با نوک قمه چسبی را که دور دهانم زده بود پاره کرد که نفس کشیدم. فریبز از من خواست تا دسته چکم را به او بدهم اما وقتی گفتم دسته چک در خانه است با قمه ضربه ای بین سینه و کتفم زد که خون فواره زد و من روی زمین افتادم. اومی خواست دومین ضربه را به شکمم بزند که دستم را جلوی شکمم گرفتم و ضربه به دستم خورد. فریبز ز که گمان می کرد مرده ام، مرا رها کرد. در آن لحظه زندگی برایم تمام شده بود اما تصمیم گرفتم هیچ واکنشی از خودم نشان ندهم و خودم را به مردن بزنم. او چند ساعت در حالی که من روی زمین افتاده بودم و خون ریزی شدید داشتم مقابلم راه می رفت. حتی چند دقیقه ای خوابیدو سپس با برادرش تماس گرفت و کمک خواست. او به برادرش گفت به آن چشمانم دیده و طرز مرا به جای دیگری منتقل کند. من در این مدت هیچ حرکتی نمی کردم تا این که او کلینیک را ترک کرد. وقتی صدای قفل در را شنیدم به سختی از جا بلند شدم و خودم را به بالکن رساندم. از طریق بالکن و به سختی توانستم شیشه اتاق دفتر دکالتی را که در همسایگی کلینیک قرار داشت بشکنم و وارد آن جا شوم و با پلیس تماس بگیرم. وی گفت: دقایقی بعد پلیس و اورژانس رسیدند و من به بیمارستان شهدای تجریش منتقل شدم. در بیمارستان متوجه شدم قمه ۱۳ سانتی متر از سینه ام را شکافته و در نیم میلی متری آئورت متوقف شده است. من مرگم را با چشمانم دیدم و به طرز معجزه آسایی زنده ماندم. سپس مردندان پزشک که با قرار وثیقه سنگین آزاد بود، در جایگاه ویژه ایستاد و حرف های عجیبی را مطرح کرد. وی گفت : چندبار مهدی را در پارکینگ ساختمان پزشکان دیده بودم. من خانواده ثروتمندی دارم و به سرعت اموال دکتر روان شناس نیازی نداشتم. اصلا یادم نیست آن روز چه اتفاقی افتاد. ما با هم مشروب خورده بودیم و من چیزی از ماجرا به خاطر ندارم و نمی دانم چرا دست به سرقت زدم. زمانی که مهدی صاحب خودروی بی ام و لند کروز بود، من خودم بنز مدل بالا داشتم. این موضوع نشان می دهد نیاز مالی نداشتم. فقط به خاطر دارم وقتی گمان کردم مهدی مرده با برادر و دایی ام تماس گرفتم و از آن ها کمک خواستم. دایی ام ماشین کرایه کرد و مرا به شمال کشور فرستاد تا پیش برادرم بروم. من بعد از این که با وثیقه آزاد شدم تحت درمان روان پزشک قرار گرفتم و حالا دارم مصرف می کنم. با پایان دفاعیات متهم هیئت قضایی وار دشور شد تا درباره این پرونده حکم صادر کند.

یک دندان پزشک تهرانی در اقدامی خونین همسایه روان شناس خود را هدف ضربات قمه قرار داد و تا یک قدمی مرگ پیش برد.

در دادگاه

در جلسه رسیدگی به این پرونده که دیروز در شعبه سوم دادگاه کیفری یک استان تهران برگزار شد، ابتدا نماینده دادستان کیفرخواست را خواند و گفت: دندان پزشک فریبز ۳۳ ساله متهم است که بیست و چهارم دی سال ۹۵ با ضربه قمه مهدی ۴۷ ساله را به شدت زخمی و پول ها و خودروهای وی را سرقت کرده است. وی افزود: اکنون با توجه به مدارک موجود در پرونده برایش تقاضای کیفر دارم. سپس مرد روان شناس که از یک قدمی پر تگاه مرگ به زندگی برگشته بود، در جایگاه ویژه ایستاد و در تشریح جزئیات ماجرا گفت: من دکترای روان شناسی دارم و در طبقه سوم ساختمان پزشکان حوالی میدان تجریش در یک مطب کار می کردم. فریبز در طبقه سوم همان ساختمان صاحب یک کلینیک دندان پزشکی بود. ما چند مرتبه یکدیگر را در پارکینگ دیده بودیم و او چند بار با من درددل کرد. او می گفت مدتی است عصبی شده و حال و حوصله ندارد و وقتی فهمید دکترای روان شناسی دارم چند بار با من صحبت کرد. مدتی بود ماشین او را شب ها هم در پارکینگ می دیدم. وقتی علتش را از او پرسیدم گفت که به تازگی از زنش جدا شده و با پدرش نیز درگیر است و به همین دلیل شب ها را در کلینیک می ماند. او ساعت مچی را که به دستم بسته بودم دید و چند بار در باره ساعت های گران قیمت با من صحبت کرد. وقتی به او گفتم که چند ساعت وولکس طلا دارم از من خواست یک روز به کلینیک او بروم و ساعت ها را با خودم ببرم. من یک واحد آپارتمان نیز داشتم که می خواستم آن را بفروشم. فریبز از من خواست تا سند آپارتمان را نیز ببرم چون می گفت قصد دارد آپارتمان را بخرد. وی ادامه داد: آن روز عصر که به کلینیک دندان پزشکی رفتم، کسی آن جا نبود. او از من پذیرایی کرد و ساعت های رولکس را که برده بودم دید. اما یک باره و بدون مقدمه به رویم قمه کشید. اومی گفت من پشت سر او حرف زده و باعث شده ام همسرش از او طلاق بگیرد. مرد روان شناس افزود: من ابتدا فکر کردم او دچار جنون شده است به همین دلیل سکوت کردم اما بعد از چند دقیقه از من خواست قولنامه آپارتمان را به نحوی که او می گوید تنظیم کنم. من هم قولنامه را به نام او نوشتم. فریبز سوئیچ ماشین بی ام و و لند کروزم را از من گرفت و دست و پایم را با چسب بست. اومی گفت که من زندگی اش را نابود کرده ام و مستحق مرگ هستم. این روان شناس در تشریح جزئیات بلایی که به سرش آمده بود به

زن فرانسوی پس از ۱۸ سال با کمک یک نیکوکار ایرانی و ستاد دیه آزاد شد

ماجرای عجیب زن فرانسوی در زندان



یک زن فرانسوی که ۱۸ سال در زندان ایران بود آزاد شد. فرزندیک به ۱۸ سال قبل یک پرونده خونین به ماموران پلیس آگاهی شیراز مخایر ه شد و تیم پلیسی با حضور در محلی بودند که مرد همسایه اقدام به ربودن دختر ۷ ساله کرده است که همین شروع تحقیقات پلیسی از زن همسایه بود. زن جوان که مار با نام دارد ادعا کرد دختر ۷ ساله در خانه ما بود که حالش بد شد و شوهرم او را به بیمارستان برد اما دیگر اطلاعی از شوهرم ندارم. از همان ابتدا تحقیقات پلیسی

آغاز شد و ماموران به دنبال سرنوشت دختر کوچولو و مرد جوان رفتند اما هیچ اطلاعی به دست نیامد تا این که فردای آن روز جسد دختر ۷ ساله در خودروی مرد جوان پیدا شد اما از مرد همسایه که مهدی نام داشت هیچ خبری نبود. پرونده با اتهام کودک ربایی و قتل در پلیس آگاهی شیراز تشکیل شد و تیم های جنایی ردیابی های پلیسی را آغاز کردند تا این که پس از ۱۵ روز مرد جوان در ارومیه دستگیر شد. مهدی ادعای کرد که با دختر کوچولو داخل استخر بوده و در یک حادثه این دختر به کام مرگ فرو رفته است اما خانواده دختر کوچولو تاکید داشتند به خاطر اختلافات و کینه ای که مهدی از آن ها به دل داشت، دست به این قتل زده است. مدتی از این ماجرا گذشت تا این که

ماریا به اداره پلیس رفت و ادعا کرد او باعث مرگ دختر کوچولو شده است. همین کافی بود تا پرونده جدیدی پیش روی ماموران قرار گیرد و در ادامه تخصص ها پس از یک ماه تحقیق از ماریا و متهم به قتل و کودک ربایی دختر ۷ ساله شد. مهدی پس از یک سال از زندان آزاد شد و ماریا در زندان ماند و از سوی دادگاه به ۱۵ سال زندان و قصاص اعدام – محکوم شد

ماریا به بیمارستان برده است. مادر ساینه را با تماس بگیرد و از حال دختر کوچولو خبر دهد اما هیچ خبری نشد تا این که پدر و خانواده ساینه به خانه ما آمدند. یک درگیری بین آن ها با پدر شوهرم پیش آمد و در ادامه پدر ساینه از شوهرم به جرم کودک ربایی شکایت کرد.

نمی دانم، مهدی او را در آغوش گرفت و سوار بر خودروی من به بیمارستان رفت. من نیز به سراغ مادر ساینه رفتم و گفتم دخترت حالش بد شده و شوهرم او را به بیمارستان برده است. مادر ساینه حرفم را باور نداشت و همگی منتظر بودیم تا مهدی با ما تماس بگیرد و از حال دختر کوچولو خبر دهد اما هیچ خبری نشد تا این که پدر و خانواده ساینه به خانه ما آمدند. یک درگیری بین آن ها با پدر شوهرم پیش آمد و در ادامه پدر ساینه از شوهرم به جرم کودک ربایی شکایت کرد.

نمی پذیرفتم، شرایط روحی ام بد بود، هیچ وقت در زندگی فکر نمی کردم بایم به زندان باز شود و خانواده ام مرا طرد کنند.

زندگی در زندان چطور بود؟

زندان را پذیرفته بودم، شروع به مطالعه کردم و در این مدت حدود یک میلیون کتاب را مان خواندم. یک کتابخانه در زندان راه انداختم که ۷۰۰ جلد کتاب داخل آن بود و همه را به خواندن کتاب تشویق می کردم و همگی کتاب می خواندند.

در زندان کسی بود که حشش زندان نباشد؟

از دید انسانی، بله ولی از نظر قضاوت من در جایگاهی نیستم که بخواهم نظری دهم.

در این سال ها به اعدام فکر می کردی؟

یک ضرب المثل در زندان است که می گویند آدم بی گناه تا پای چوبه دار می رود اما سرش بالای دار نمی رود. همین جمله در ذهنم بود و چون بی گناه بودم هیچ وقت به اعدام فکر نکردم.

پس از پنج سال، خیلی سخت بود اما مجبور بودم، می دانستم خودکشی گناه دار و اگر بمیرم به همه ثابت می شود که من مقصر بودم.

وکیل داشتی؟

نه، نپذیرفتم، شرایط روحی ام بد بود، هیچ وقت در زندگی فکر نمی کردم بایم به زندان باز شود و خانواده ام مرا طرد کنند.

زندگی در زندان چطور بود؟

زندان را پذیرفته بودم، شروع به مطالعه کردم و در این مدت حدود یک میلیون کتاب را مان خواندم. یک کتابخانه در زندان راه انداختم که ۷۰۰ جلد کتاب داخل آن بود و همه را به خواندن کتاب تشویق می کردم و همگی کتاب می خواندند.

در زندان کسی بود که حشش زندان نباشد؟

از دید انسانی، بله ولی از نظر قضاوت من در جایگاهی نیستم که بخواهم نظری دهم.

در این سال ها به اعدام فکر می کردی؟

یک ضرب المثل در زندان است که می گویند آدم بی گناه تا پای چوبه دار می رود اما سرش بالای دار نمی رود. همین جمله در ذهنم بود و چون بی گناه بودم هیچ وقت به اعدام فکر نکردم.

پس از پنج سال، خیلی سخت بود اما مجبور بودم، می دانستم خودکشی گناه دار و اگر بمیرم به همه ثابت می شود که من مقصر بودم.

وکیل داشتی؟

نه، نپذیرفتم، شرایط روحی ام بد بود، هیچ وقت در زندگی فکر نمی کردم بایم به زندان باز شود و خانواده ام مرا طرد کنند.

زندگی در زندان چطور بود؟

زندان را پذیرفته بودم، شروع به مطالعه کردم و در این مدت حدود یک میلیون کتاب را مان خواندم. یک کتابخانه در زندان راه انداختم که ۷۰۰ جلد کتاب داخل آن بود و همه را به خواندن کتاب تشویق می کردم و همگی کتاب می خواندند.

در زندان کسی بود که حشش زندان نباشد؟

از دید انسانی، بله ولی از نظر قضاوت من در جایگاهی نیستم که بخواهم نظری دهم.

در این سال ها به اعدام فکر می کردی؟

یک ضرب المثل در زندان است که می گویند آدم بی گناه تا پای چوبه دار می رود اما سرش بالای دار نمی رود. همین جمله در ذهنم بود و چون بی گناه بودم هیچ وقت به اعدام فکر نکردم.

پس از پنج سال، خیلی سخت بود اما مجبور بودم، می دانستم خودکشی گناه دار و اگر بمیرم به همه ثابت می شود که من مقصر بودم.

وکیل داشتی؟

نه، نپذیرفتم، شرایط روحی ام بد بود، هیچ وقت در زندگی فکر نمی کردم بایم به زندان باز شود و خانواده ام مرا طرد کنند.

زندگی در زندان چطور بود؟

زندان را پذیرفته بودم، شروع به مطالعه کردم و در این مدت حدود یک میلیون کتاب را مان خواندم. یک کتابخانه در زندان راه انداختم که ۷۰۰ جلد کتاب داخل آن بود و همه را به خواندن کتاب تشویق می کردم و همگی کتاب می خواندند.

در زندان کسی بود که حشش زندان نباشد؟

از دید انسانی، بله ولی از نظر قضاوت من در جایگاهی نیستم که بخواهم نظری دهم.

در این سال ها به اعدام فکر می کردی؟

یک ضرب المثل در زندان است که می گویند آدم بی گناه تا پای چوبه دار می رود اما سرش بالای دار نمی رود. همین جمله در ذهنم بود و چون بی گناه بودم هیچ وقت به اعدام فکر نکردم.



گفت و گو با ماریا پس از آزادی

ماریا ی ۴۷ ساله که پس از ۱۸ سال از زندان آزاد شده، هنوز باور ندارد که بخشیده شده است و به زندان باز نمی گردد. او وقتی می شنود شوهرش در یک حادثه فوت کرده است با یک لیخند، خوشحالی خود را نشان می دهد:

چند سال زندان بودی؟

حدود ۱۸ سال.

به چه جرمی؟

قتل.

کی آزاد شدی؟

ساعت چهار بعد از ظهر سه شنبه اول مرداد ماه امسال آزاد شدم.

چه کسی را به قتل رساندی؟

من قاتل نیستم و فقط قتل را گردن گرفتم.

۱۷ سال قبل چه اتفاقی افتاد؟

من در شیراز یک خانه اجاره ای استخر دار کرایه کرده بودم و با همسرم زندگی می کردم. دختر هفت ساله همسایه برای بازی به خانه ما می آمد تا این که روز حادثه شوهرم وارد خانه شد و چون هوا گرم بود به استخر رفت. من در کنار استخر نشسته بودم و دختر کوچولو در حال بازی بود، او از مهدی خواست به استخر برود که شوهرم نیز پذیرفت. دختر کوچولو داخل استخر شد و همسرم به او شنا یاد می داد که او را به عقب برت کرد و دختر کنیز وقتی می خواست روی آب بیاید کمی به عقب رفت که در این لحظه میله های پله کنار استخر که تیز بود و در دگردنش شد.

پله کنار استخر که تیز بود و در دگردنش شد.

دختر کوچولو در آن صحنه فوت کرد؟

نمی دانم، مهدی او را در آغوش گرفت و سوار بر خودروی من به بیمارستان رفت. من نیز به سراغ مادر ساینه رفتم و گفتم دخترت حالش بد شده و شوهرم او را به بیمارستان برده است. مادر ساینه حرفم را باور نداشت و همگی منتظر بودیم تا مهدی با ما تماس بگیرد و از حال دختر کوچولو خبر دهد اما هیچ خبری نشد تا این که پدر و خانواده ساینه به خانه ما آمدند. یک درگیری بین آن ها با پدر شوهرم پیش آمد و در ادامه پدر ساینه از شوهرم به جرم کودک ربایی شکایت کرد.

نمی پذیرفتم، شرایط روحی ام بد بود، هیچ وقت در زندگی فکر نمی کردم بایم به زندان باز شود و خانواده ام مرا طرد کنند.

زندگی در زندان چطور بود؟

زندان را پذیرفته بودم، شروع به مطالعه کردم و در این مدت حدود یک میلیون کتاب را مان خواندم. یک کتابخانه در زندان راه انداختم که ۷۰۰ جلد کتاب داخل آن بود و همه را به خواندن کتاب تشویق می کردم و همگی کتاب می خواندند.

در زندان کسی بود که حشش زندان نباشد؟

از دید انسانی، بله ولی از نظر قضاوت من در جایگاهی نیستم که بخواهم نظری دهم.

در این سال ها به اعدام فکر می کردی؟

یک ضرب المثل در زندان است که می گویند آدم بی گناه تا پای چوبه دار می رود اما سرش بالای دار نمی رود. همین جمله در ذهنم بود و چون بی گناه بودم هیچ وقت به اعدام فکر نکردم.

پس از پنج سال، خیلی سخت بود اما مجبور بودم، می دانستم خودکشی گناه دار و اگر بمیرم به همه ثابت می شود که من مقصر بودم.

وکیل داشتی؟

نه، نپذیرفتم، شرایط روحی ام بد بود، هیچ وقت در زندگی فکر نمی کردم بایم به زندان باز شود و خانواده ام مرا طرد کنند.

زندگی در زندان چطور بود؟

زندان را پذیرفته بودم، شروع به مطالعه کردم و در این مدت حدود یک میلیون کتاب را مان خواندم. یک کتابخانه در زندان راه انداختم که ۷۰۰ جلد کتاب داخل آن بود و همه را به خواندن کتاب تشویق می کردم و همگی کتاب می خواندند.

در زندان کسی بود که حشش زندان نباشد؟

از دید انسانی، بله ولی از نظر قضاوت من در جایگاهی نیستم که بخواهم نظری دهم.

در این سال ها به اعدام فکر می کردی؟

یک ضرب المثل در زندان است که می گویند آدم بی گناه تا پای چوبه دار می رود اما سرش بالای دار نمی رود. همین جمله در ذهنم بود و چون بی گناه بودم هیچ وقت به اعدام فکر نکردم.

پس از پنج سال، خیلی سخت بود اما مجبور بودم، می دانستم خودکشی گناه دار و اگر بمیرم به همه ثابت می شود که من مقصر بودم.

وکیل داشتی؟

نه، نپذیرفتم، شرایط روحی ام بد بود، هیچ وقت در زندگی فکر نمی کردم بایم به زندان باز شود و خانواده ام مرا طرد کنند.

زندگی در زندان چطور بود؟

زندان را پذیرفته بودم، شروع به مطالعه کردم و در این مدت حدود یک میلیون کتاب را مان خواندم. یک کتابخانه در زندان راه انداختم که ۷۰۰ جلد کتاب داخل آن بود و همه را به خواندن کتاب تشویق می کردم و همگی کتاب می خواندند.

در زندان کسی بود که حشش زندان نباشد؟

از دید انسانی، بله ولی از نظر قضاوت من در جایگاهی نیستم که بخواهم نظری دهم.

در این سال ها به اعدام فکر می کردی؟

یک ضرب المثل در زندان است که می گویند آدم بی گناه تا پای چوبه دار می رود اما سرش بالای دار نمی رود. همین جمله در ذهنم بود و چون بی گناه بودم هیچ وقت به اعدام فکر نکردم.

پس از پنج سال، خیلی سخت بود اما مجبور بودم، می دانستم خودکشی گناه دار و اگر بمیرم به همه ثابت می شود که من مقصر بودم.

وکیل داشتی؟

نه، نپذیرفتم، شرایط روحی ام بد بود، هیچ وقت در زندگی فکر نمی کردم بایم به زندان باز شود و خانواده ام مرا طرد کنند.

زندگی در زندان چطور بود؟

زندان را پذیرفته بودم، شروع به مطالعه کردم و در این مدت حدود یک میلیون کتاب را مان خواندم. یک کتابخانه در زندان راه انداختم که ۷۰۰ جلد کتاب داخل آن بود و همه را به خواندن کتاب تشویق می کردم و همگی کتاب می خواندند.

در زندان کسی بود که حشش زندان نباشد؟

از دید انسانی، بله ولی از نظر قضاوت من در جایگاهی نیستم که بخواهم نظری دهم.

در این سال ها به اعدام فکر می کردی؟

یک ضرب المثل در زندان است که می گویند آدم بی گناه تا پای چوبه دار می رود اما سرش بالای دار نمی رود. همین جمله در ذهنم بود و چون بی گناه بودم هیچ وقت به اعدام فکر نکردم.

پس از پنج سال، خیلی سخت بود اما مجبور بودم، می دانستم خودکشی گناه دار و اگر بمیرم به همه ثابت می شود که من مقصر بودم.

وکیل داشتی؟

نه، نپذیرفتم، شرایط روحی ام بد بود، هیچ وقت در زندگی فکر نمی کردم بایم به زندان باز شود و خانواده ام مرا طرد کنند.

زندگی در زندان چطور بود؟

زندان را پذیرفته بودم، شروع به مطالعه کردم و در این مدت حدود یک میلیون کتاب را مان خواندم. یک کتابخانه در زندان راه انداختم که ۷۰۰ جلد کتاب داخل آن بود و همه را به خواندن کتاب تشویق می کردم و همگی کتاب می خواندند.

در زندان کسی بود که حشش زندان نباشد؟

از دید انسانی، بله ولی از نظر قضاوت من در جایگاهی نیستم که بخواهم نظری دهم.

در این سال ها به اعدام فکر می کردی؟

یک ضرب المثل در زندان است که می گویند آدم بی گناه تا پای چوبه دار می رود اما سرش بالای دار نمی رود. همین جمله در ذهنم بود و چون بی گناه بودم هیچ وقت به اعدام فکر نکردم.

پس از پنج سال، خیلی سخت بود اما مجبور بودم، می دانستم خودکشی گناه دار و اگر بمیرم به همه ثابت می شود که من مقصر بودم.

وکیل داشتی؟

نه، نپذیرفتم، شرایط روحی ام بد بود، هیچ وقت در زندگی فکر نمی کردم بایم به زندان باز شود و خانواده ام مرا طرد کنند.

زندگی در زندان چطور بود؟

زندان را پذیرفته بودم، شروع به مطالعه کردم و در این مدت حدود یک میلیون کتاب را مان خواندم. یک کتابخانه در زندان راه انداختم که ۷۰۰ جلد کتاب داخل آن بود و همه را به خواندن کتاب تشویق می کردم و همگی کتاب می خواندند.

در زندان کسی بود که حشش زندان نباشد؟

از دید انسانی، بله ولی از نظر قضاوت من در جایگاهی نیستم که بخواهم نظری دهم.

در این سال ها به اعدام فکر می کردی؟

یک ضرب المثل در زندان است که می گویند آدم بی گناه تا پای چوبه دار می رود اما سرش بالای دار نمی رود. همین جمله در ذهنم بود و چون بی گناه بودم هیچ وقت به اعدام فکر نکردم.

گیر کردن دزد بدشناس در کانال کولر



این دزد که با وجود دستگیری توسط پلیس خوشحال بود ادعا کرد که از روی دیوار خود را به محوطه خانه مترو که رسانده و می خواسته از کانال کولر داخل برود که گیر کرده است.

یک دزد که در کانال کولر گیر کرده بود، نجات یافت و بازداشت شد.

ظاهر دوشنبه همسایه های خانه ای خالی و مترو که در شمال غرب تهران فریادهای عجیب مردانه ای را شنیدند که از پشت بام به گوش می رسید.

خیلی زود پلیس در جریان قرار گرفت و ماموران با نفوذ به خانه در پشت بام با صحنه ای عجیب روبه رو شدند.

مردی جوان در کانال کولر خانه گیر کرده بود، او نه راه پیش داشت نه راه پس! بنابراین خیلی سریع تیمی از ماموران آتش نشانی وارد عمل شدند و این در در انجات دادند.

گالری مبل بعثت

سکسخت است...!

تولید کننده انواع: مبل استیل، مبل راحتی، سرویس غذاخوری، سرویس خواب

✓ اقساط تا ۱۲ ماه ✓ تا ۳۰ درصد تخفیف

۹۵ ۶ ۹۵ ۹۵ ۹۱۵ کیلومتر ۳ جاده کلات سمت چپ

@GALLERYMOBLEBESAT_BENCHMOBLIYA